



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ بهمن ۱۳۹۰

مصادف با: ۱۴ ربیع الاول ۱۴۳۳

جلسه: ۶۱

موضوع کلی: اشتراک کفار با مسلمین در احکام

موضوع جزئی: ادله قائلین به اشتراک

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در اشتراک کفار با مسلمین در احکام شرعیه بود، ما به اقوال اشاره کردیم و محل نزاع و موضوع بحث را هم تنقیح کردیم، نوبت به بررسی ادله قائلین به اشتراک کفار با مسلمین در احکام رسید.

ادله قائلین به اشتراک

قائلین به اشتراک احکام بین کفار و مسلمین چند دلیل بر مدعای خودشان اقامه کرده‌اند که عبارتند از:

دلیل اول: اجماع

جمع زیادی از بزرگان ادعای اجماع بر اشتراک احکام بین کفار و مسلمین کرده‌اند و تعبیر عندنا و عند علمائنا در عبارات این بزرگان در مورد اشتراک احکام بین کفار و مسلمین بکار رفته است.

بررسی دلیل اول:

به نظر ما این دلیل مخدوش است چون اولاً: با وجود مخالفانی در مسئله مثل مرحوم ملا محسن فیض کاشانی، ملا محمد امین استرآبادی و صاحب حدائق نمی‌توان پذیرفت که این مسئله اجماعی است.

ثانیاً: بر فرض هم که این مخالفان را نادیده بگیریم این اجماع، منقول است که اعتبار ندارد.

ثالثاً: مشکل دیگر این است که این اجماع محتمل المدرکیه است؛ یعنی احتمال داده می‌شود که مستند مجعین همین ادله‌ای باشد که ما در صدد ذکر آنها هستیم و اگر اجماع محتمل المدرکیه باشد کاشف از رأی معصوم نیست.

دلیل دوم: ضروری مذهب یا فقه

بعضی ادعا کرده‌اند اشتراک کفار با مسلمین از ضروریات مذهب یا حداقل از ضروریات فقه است؛ یعنی مسئله‌ای است که در بین همه امامیه یا حداقل در فقه شیعه از مسلمات بوده و قطعی است و نیازمند دلیل نیست و امری بدیهی به شمار می‌رود.

بررسی دلیل دوم:

این دلیل هم مخدوش است چون اگر از ضروریات مذهب بود نباید کسی در بین امامیه با آن مخالفت می‌کرد یا اگر از ضروریات فقه بشمار می‌رفت نباید احدی از فقهاء به مخالفت با آن برمی‌خاست در حالی که قطعاً بعضی با این مسئله مخالفت کرده‌اند.

دلیل سوم: شهرت محققه

این مسئله بین فقها اعم از متقدمین و متأخرین مشهور است و شهرت آن هم یک شهرت قوی و قطعی است.

بررسی دلیل سوم:

این دلیل هم نمی‌تواند اشتراک احکام بین کفار و مسلمین را اثبات کند؛ چون درست است که در رابطه با مسئله اشتراک کفار با مسلمین یک شهرت قوی تحقق دارد ولی مشکل این است که شهرت ولو قوی هم باشد دلیل بر اعتبار و اثبات چیزی نیست، فوقش این است که شهرت می‌تواند مؤید باشد اما نمی‌تواند دلیل مستقلاً محسوب شود.

دلیل چهارم: اطلاق ادله تکالیف

مستدل می‌گوید ما وقتی به ادله‌ای که مبین تکالیف و احکام شرعیه است رجوع می‌کنیم می‌بینیم که این ادله از حیث قید ایمان و کفر مطلق هستند؛ یعنی در ادله احکام و تکالیف شرعیه قید ایمان ذکر نشده و اگر قید ایمان اعتبار داشت باید در ادله تکالیف به آن اشاره می‌شد؛ مثلاً خداوند متعال می‌فرماید: «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»^۱ یا می‌فرماید: «يا أيها الناس اتقوا الله» همه این خطابات که در مقام بیان یک حکم شرعی است اطلاق دارد و این عدم تقيید و عدم ذکر قید ایمان دلیل بر عدم اعتبار ایمان در تعلق تکالیف و احکام است که معنایش این است که احکام و تکالیف فقط برای مسلمین ثابت نشده و شامل کفار هم می‌شود؛ یعنی خطابات شرعیه متوجه کفار هم است، در جلسه گذشته در تنقیح محل نزاع عرض کردیم که موضوع بحث ما در اشتراک تکالیف بین کفار و مسلمین در تعلق تکالیف و احکام فعلی است و بحث در توجه بعث و زجر به کفار است و این که این خطابات در مقام بعث و زجر نسبت به کفار هم هستند یا خیر؟ این جا بحث از استحقاق عقوبت نداریم؛ چون بحث از استحقاق عقوبت مربوط به مرحله تنجز حکم است، چه بسا حکم شرعی برای بسیاری از مسلمین هم منجز نشده باشد چون شرائط تنجز در آنها موجود نیست، در ما نحن فیه هم بحث از توجه خطابات به همه اعم از کفار و مسلمین است، پس چون خطابات مقید به قید اسلام و ایمان نشده لذا ما از اطلاقات ادله تکالیف و احکام شرعیه استفاده می‌کنیم کفار هم مثل مسلمین مخاطب به خطابات شرعیه و مکلف به احکام و فروع هستند.

ان قلت: این دلیل قابل نقض است؛ چون در برخی از خطابات، قید اسلام و ایمان ذکر شده؛ یعنی خطاب به مؤمنین تعلق گرفته و این دلالت می‌کند که حکم فقط برای مؤمنین و مسلمین ثابت است و متوجه کفار نیست مثل آیه شریفه: «يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام...»^۲ یا آیه شریفه: «يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وأيديكم...»^۳ و یا آیه شریفه: «يا أيها الذين آمنوا إذا نودى إلى الصلوة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله و ذروا البيع»^۴ که در تمام این

۱. آل عمران/۹۸.

۲. بقره/۱۸۳.

۳. مائده/۶.

۴. جمعه/۹.

آیات قید ایمان و اسلام ذکر شده است، پس خطابات زیادی وجود دارد که در آنها قید ایمان و اسلام ذکر شده و دال بر این است که احکام فقط برای مسلمین و مؤمنین ثابت است.

قلت: اغلب ادله تکالیف مقید به قید ایمان نشده تا بگوییم این خطابات متوجه به مسلمین و مؤمنین است و در مواردی هم که قید ایمان ذکر شده و با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» و امثال آن آمده است بر اختصاص حکم به مؤمنین دلالت ندارد و علت اینکه فقط مؤمنین ذکر شده‌اند از باب تعظیم و تکریم مؤمنین است و یا از باب اینکه فقط مؤمنین اطاعت می‌کنند نام آنها برده شده نه اینکه حکم مختص به مؤمنین باشد. شاهد بر این مطلب هم این است که تردیدی نیست که کفار مکلف به اصول هستند و به عبارت دیگر کفار و مسلمین در تکلیف به اصول عقاید با هم مشترکند اما مع ذلک گاهی قید ایمان در خطابات مربوط به اصول عقاید هم ذکر شده و این دلیل بر اختصاص آن خطابات به مؤمنین نمی‌شود؛ مثلاً آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله»^۱ حال آیا می‌توان ادعا کرد که چون مؤمنین مخاطب امر به ایمان به خدا شده‌اند پس حکم؛ یعنی لزوم ایمان به خدا مختص به مؤمنین است و شامل کفار نمی‌شود؟ پاسخ این است که قطعاً این چنین نیست چون اصول، مشترک بین کفار و مسلمین است و نمی‌توان ادعا کرد مختص به مؤمنین است، پس اینکه در بعضی موارد که به عنوان نقض از سوی مستشکل مطرح شده ملاحظه می‌شود که خطاب به مؤمنین متوجه شده به این معنی نیست که حکم مختص به مؤمنین است بلکه حکم اعم از کفار و مسلمین را شامل می‌شود اما علت ذکر مؤمنین به تنهایی تکریم و تعظیم آنها بوده یا این که فقط مؤمنین هستند که اوامر و نواهی الهی را امتثال می‌کنند و این موارد دلالت نمی‌کند بر اینکه حکم به مؤمنین اختصاص دارد.

دلیل پنجم: قیاس شکل اول

صغری: صغری قیاس این است که کفار مکلف به ایمان می‌باشند؛ یعنی این مسئله کاملاً واضح و روشن است که مسلمین و کفار در تکلیف به ایمان مشترکند و همه انسان‌ها باید به خداوند متعال ایمان بیاورند و این تکلیف همان گونه که متوجه مؤمنین است متوجه کفار هم می‌باشد. حتی کسانی هم که منکر اشتراک احکام بین کفار و مؤمنین هستند در اینکه کفار هم مانند مؤمنین مکلف به ایمان به خداوند متعال هستند تردیدی ندارند.

کبری: کبری قیاس این است که ایمان، صرف اعتقاد و باور قلبی نیست بلکه عمل به ارکان و اتیان به احکام و وظائف هم جزئی از ایمان است. اینکه ایمان صرف اعتقاد نیست و عمل به ارکان هم جزئی از ایمان است از روایات استفاده می‌شود یعنی روایات متعددی وارد شده که ایمان عبارت است از اعتقاد و عمل به ارکان و احکام؛ یعنی عمل به احکام را هم جزئی از ایمان محسوب شده است.

نتیجه: کفار مکلف به احکام و موظف به عمل به دستورات الهی و احکام شرعی می‌باشند.

۱. نساء/۳۶.

بررسی دلیل پنجم:

مشکلی که در این قیاس وجود دارد این است که حد وسط تکرار نشده و ایمانی که در صغری قیاس ذکر شده با ایمانی که در کبری ذکر شده متفاوت است چون ایمان مذکور در مقدمه اول در مقابل کفر است که نیاز به عمل ندارد ولی ایمان مذکور در مقدمه دوم ایمان در مقابل کفر نیست و به مراتب بالای ایمان؛ یعنی ایمان کامل نظر دارد و دلیل آن هم این است که نمی‌توان گفت کسی که عمل به ارکان نداشته باشد ایمان در مقابل کفر؛ یعنی اسلام هم ندارد، ممکن است کسی کافر نباشد ولی در عین حال به احکام هم عمل نکند. پس این دلیل تمام نیست و مشکل آن این است که حد وسط مذکور در صغری و کبری صرفاً مشترک لفظی هستند نه مشترک معنوی در حالی که آنچه در اتحاد حد وسط ملاک است اتحاد معنوی است.

دلیل ششم: آیات

به آیات متعددی از قرآن برای اثبات اشتراک احکام بین کفار و مسلمین استدلال شده است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

آیه اول:

«قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ، وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»^۱، در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: اصحاب یمین یعنی کسانی که نامه عملشان در دست راستشان قرار می‌گیرد در باغ‌های بهشت مستقر می‌شوند و از آنجا به اهل جهنم خطاب می‌کنند و سؤال می‌کنند چه چیزی باعث شد که شما جهنم بروید و به این وضع دچار شوید؟ جهنمیان در جواب می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و به مساکین اطعام نمی‌کردیم و پیوسته با اهل باطل همنشین بودیم و روز جزاء را منکر بودیم تا زمانی که مرگ ما را فرا گرفت، این آیات می‌خواهند بگویند که هر کسی در گرو اعمال خودش است.

استدلال به این آیه به این نحو است که جهنمیان می‌گویند ما نماز نمی‌خواندیم و به مساکین هم اطعام نمی‌کردیم لکن این خودش به تنهایی دلالت بر تعلق احکام به کفار نمی‌کند و قرینه‌ای در آیه وجود دارد که نشان می‌دهد این گفتگو بین اصحاب یمین و کفار رخ می‌دهد و آن ذیل آیه است که می‌فرماید: «کنا نكذب بيوم الدين» یعنی جهنمیان می‌گویند ما روز جزاء را انکار می‌کردیم و این دال بر این است که کافر بوده‌اند چون اگر مسلمان بودند معنا نداشت که بگویند ما روز جزاء را انکار می‌کردیم چون مسلمان روز جزاء را انکار نمی‌کند و فو‌قش این است که گناه می‌کند و واجباتش را ترک می‌کند ولی روز جزاء را قبول دارد و این نشان می‌دهد که کسانی که مورد سؤال قرار گرفته‌اند از کفار بوده‌اند.

آیه دوم:

«إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ، فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى، وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»^۲، خداوند متعال می‌فرماید: در آن روز مسیر همه به سوی دادگاه پروردگارت خواهد بود؛ یعنی هیچ کس قدرت گریز از این دادگاه را ندارد و همه بدون استثناء باید در این

۱. مدثر/۴۶-۴۳.

۲. قیامت/۳۲-۳۰.

دادگاه حاضر شوند. آن روز گفته می‌شود که او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند بلکه تکذیب کرد و از حق روی گردان شد.

این آیه هم در مورد کفار است می‌گوید نماز نخواند که معلوم می‌شود باید نماز می‌خوانده و اینکه می‌فرماید: تکذیب کرد و از حق روی گردان شد قرینه است بر اینکه منظور کافر است.

آیه سوم:

«وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»؛ وای بر مشرکین، کسانی که زکات نمی‌دهند و به روز قیامت هم کافر هستند، معلوم می‌شود که کفار مکلف به زکات هم هستند که به خاطر عدم آداء زکات مورد عتاب و خطاب قرار گرفته‌اند.

بحث جلسه آینده: بررسی آیات دال بر اشتراک احکام بین کفار و مسلمین را انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»